



رفیق حمید طهماسبی (کاک محمود)

(عضو کمیته مرکزی)

رفیق حمید طهماسبی در مرداد سال 1329 در گرگان متولد شد و پس از چند سال به همراه خانواده اش در تهران اقامت گزید. برجسته ترین خصوصیت حمید، یعنی مردم دوستی صمیمانه و جوش خوردن با مردمان عادی و عامی، از دوست گزینی دوران کودکی و نوجوانی اش و از معاشرت با آدم های معمولی و بی اسم و رسمی شکل گرفت که غالباً کسی به حسابشان نمی آورد و در هم نشینی با آنان، ارزشی نمی پندارد. حمید با آن که در رشته متالوژی پلی تکنیک تهران پذیرفته شده بود، به خاطر علاقه ای که به رشته معماری پیدا کرده بود، به دانشگاه ملی رفت، اما خود را در محیطی نادلچسب و در میان کسانی یافت که غالباً از میان طبقات متمول و اقشار صاحب امتیاز جامعه می آمدند، و اندک شماری که چنین نبودند، عموماً انگیزه ای جز پول سازی و پیوستن به جرگه برگزیدگان و صاحب دولتان نداشتند. هنگامی که از دانشگاه های سراسر ایران بوی خون و باروت بر می خاست، در دانشگاه ملی چیزی جز بوی عطرها و ادوکلن های پارسی به مشام نمی رسید. واکنش غریزی حمید به این غربت، تراکم نفرتی بود که در بادی امر، خود را در طنزهای گزنده و استهزاهای تلخ و تند وی نسبت به بچه پول دارهای هرزه، الکی خوش های مبتذل و به ویژه نسبت به روشن فکر مآبان متفرعنی که بحث های سیاسی را به عنوان وسیله ای مُد روز برای تشخیص و ابراز وجود، چاشنی سفره رنگین و زندگی انگلی خود می کردند، نشان می داد. حمید به همان اندازه که مردم ساده و عادی را دوست می داشت و کسانی را که وجود خود را منتی بر گردن مردم می دانند تحقیر می کرد، ستاینده کسانی بود که زندگی خود را بی هیچ گونه منتی وقف مردمان ساده و عادی

می کنند؛ و مرید کسانی بود که حرف و عملشان در این راه یکی است و تا پای جان می ایستند. از همین رو بود که شهادت حماسی رفقا امیر پرویز پویان و حمید توکلی (که وی به مناسبتی با آنان آشنا شده بود) و دیگر یارانشان، تأثیر عمیقی در وی برجای گذاشت. در سال 1350 به دنبال آشنائی کوتاه مدت با فدائی شهید حمید توکلی، بازداشت شد و با درایت در بازجوئی، پس از کسب دانش و تجربه مبارزه و مقاومت از هم بندانش، آزاد گردید. پس از آن، رفیق حمید، جستجوی خود را در درون محفلی ادامه داد که از "سازمان چریک های فدائی خلق" طرفداری می کرد. در همین رابطه در سال 52 مجدداً توسط ساواک دستگیر شد. رفقای هم پرونده حمید با شناختی که از او به عنوان مردی اهل عمل و به درخور داشتند، و نیاز مبارزه در بیرون از زندان را به چنین افرادی احساس می کردند، وی را از تصمیم جدی اش برای دفاع ایدئولوژیک در بیدادگاه شاه - که حداقل به حبس دائم وی منجر می گشت- منصرف ساختند. رفیق حمید که به هفت سال حبس محکوم شده بود، تا آزادی اش به دست مردم در انقلاب سال 57، یکی از فعالین جسور و پر تب و تاب شبکه مخفی ای بود که مقاومت در برابر فشارهای فرساینده پلیس زندان و مبارزه با جاسوسان و تسلیم طلبان را سازمان می داد. اما ارزش گزاری و نزدیکی صمیمانه حمید به " مردمان عادی" در همین رابطه نیز تجلی می یافت. در حالی که زندانیان مقاوم، عموماً از کسانی که انگیزه ها و تاب مقاومتشان پائین بود فاصله می گرفتند و بدین سان خود را از آنان جدا می کردند، حمید از نادر کسانی بود که با آنان به مثابه یک انسان، با تمام ضعف ها، دردها و تناقض هایشان برخورد می کرد؛ به آنان نزدیک می شد، با آنان شطرنج بازی می کرد، کتاب می خواند، غذا می خورد، قدم می زد، درد دل هایشان را گوش می داد و با شناسائی نقاط قوتشان می کوشید به مقاومت تشویقشان کند و از سقوط شان به ورطه تسلیم و خیانت ممانعت کند. در این تلاش، حمید هرگز ناصح و موعظه گر نبود؛ او فقط به عنوان یک دوست دل سوز و دردشناس، به عنوان شنونده متواضع آدم هائی که الزاماً قهرمان نیستند، اما برای قهرمانان حرمتی قائلند به آنان نزدیک می شد؛ در کارهای پیش پا افتاده ی روزمره کمکشان می کرد، می کوشید آنان را به تناسب ظرفیت شان به کارهای جمعی ترغیب کند، آنان را وارد تیم های ورزشی، صحافی کتاب، آشپزی، تعمیر کفش و غیره می کرد و با تقویت اعتماد به نفس در آنان و کشاندنشان به میان جمع، برای نجات آنان از انزوا و تنهایی خطرناک، حقیقتاً نیرو می گذاشت و صرف وقت می کرد. حمید در این تلاش هدفمند، آگاهانه و مسئولانه خود، چنان با " آدم های معمولی" می آمیخت و چنان با وسواس نقش

مربی گری و یآوری خود را از همگان پنهان می ساخت که هم اعتماد آن آدم ها را جلب می کرد و هم سبب می شد که دیگران مقصود او را دریابند و برخی به خیال آن که او به جای استفاده از فرصت برای آموزش خویش، به وقت گذرانی با آدم های مهمل می پردازد، نصیحتش کنند! اما حمید حتّا در مقابل این سوء تفاهمات و نصایح، به دفاع از خود نمی پرداخت و از گفتن این که قصدش ایجاد تکیه گاهی برای روح بحرانی افراد ضعیف و در معرض سقوط است، خودداری می کرد. گذشته از این همه احساس مسئولیت در قبال دیگران، رفیق حمید در مقابل خود نیز احساس مسئولیت می کرد. دوره زندان برای او فاصله دو نبرد بود که می بایست از آن برای تیز کردن سلاح ایدئولوژیک استفاده می شد و او هیچ فرصتی را در این فاصله جهت آمادگی برای نبرد بعدی از دست نداد. رفیق حمید یکی از نخستین و فعال ترین افرادی بود که به یکی از محافل مارکسیست - لنینیست در زندان (که پس از انقلاب، " سازمان کارگران انقلابی" را شالوده ریزی کردند) پیوست. او از پایه گذاران اصلی و یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان ما بود و تلاش های شبانه روزی خود را برای تأسیس، تحکیم و گسترش آن، پیش از قیام و بلافاصله پس از آزادی از زندان آغاز کرد. حمید درست به همان گونه که در اسباب کشی این دوست و ان آشنا به کمک می شتافت، و سنگین ترین بارها را خود به دوش می کشید، در فعالیت تشکیلاتی نیز شانه به زیر سنگین ترین بارها می داد. رفیق حمید (عباس) چه در دوره مسئولیت تدارکات کل سازمان، چه قبل و چه پس از سرکوب های خونین سال 60، ثابت کرده بود که امکان سازی مبتکر، سازمان دهی توانا و تکیه گاهی مطمئن و استوار برای روزهای وانفاساست. حمید در رابطه شخصی با رفقای تشکیلاتی اش، همچنین در بیرون تشکیلات برای دوستان و آشنایان قدیمی - برای همان " مردمان ساده و عادی" - نیز این گونه بود. در هر شرایطی به آنان سر می زد، از مشکلات و نیازهایشان جویا می شد و تا مشکلی را حل نمی کرد، از آنجا نمی رفت. حمید که برای دوستان و آشنایانش فریاد رس روزهای سختی بود، برای تشکیلاتش به طریق اولی مشکل گشایی ایثارگر بود. او به معنی واقعی کلمه، فاقد چیزی به نام زندگی خصوصی و شخصی بود، در حیات سازمان و در زندگی آدمیانی که با آنان در تماس بود، زندگی می کرد. هیچ کس - حتّا نزدیک ترین رفقا و دوستانش - هرگز کلامی از او در باره دردها و مشکلات شخصی اش نشنیدند. حتّا زمانی که زخم معده اش در اثر سوء تغذیه مداوم و فشارهای پایان ناپذیر و عدم امکان استراحت به خون ریزی منجر می شد، کسی ناله ای از او نشنید. فقط از رنگ پریده و عرق پیشانی اش می شد فهمید

که درد می کشد، اما زبانش چیزی نمی گفت. او مشکلات خود را در مشکلات دیگران و در مسئولیت های انقلابی اش فراموش کرده بود و پاسخ مشکلات خود را نیز در حل مشکلات دیگران و انجام مسئولیت های انقلابی و انسانی اش می یافت.

رفیق حمید علاقه زیادی به این بیت داشت: " خُتک آن قماربازی که بباخت هرچه بودش - بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر". وی که خود مظهر " عرفان" انقلابی و یک پاک باخته به تمام معنا بود، با پذیرش مسئولیت کمیته کردستان سازمان در خطرترین و دشوارترین شرایط، هستی پاک باخته خود را بر سر " قمار دیگر" گذاشت! و با شایستگی تمام و با فداکاری و تلاشی خستگی ناپذیر، توانست کمیته کردستان سازمان را که در سال 60 به خاطر نفوذ عمال خائن " اکثریتی" و توده ای ضربات و لطمات سنگینی را متحمل شده بود، به عنوان یکی از مهم ترین سازمان های منطقه ای تشکیلات ما بازسازی و احیاء کند و اعتبار و حیثیت " سازمان کارگران انقلابی ایران" (راه کارگر) را به عنوان یک سازمان کمونیستی و کارگری سراسری، و مدافع صادق، رزمنده و پیگیر دمکراسی و حق تعیین سرنوشت خلق ها، در جنبش قهرمانانه خلق کرد تثبیت و تحکیم نماید. رفیق حمید (کاک محمود) حین انجام یک مأموریت تشکیلاتی به شهادت رسید و بدین سان سازمان ما، جنبش کمونیستی ایران، طبقه کارگر ایران و خلق کرد یکی از شایسته ترین رزمندگان خود را از دست داد. رفیق حمید طهماسبی، انقلابی همه توان و انسانی همه جانبه بود که برای پر کردن جای خالی اش، انقلابیون و انسان های بسیاری باید دست به دست هم دهند. اما چه باک! تربیت شدگان رفیق حمید و الهام گیرندگان از زندگی سراسر آموزنده و پر بار او جای وی را پر می کنند. اگر دستی به تنهایی نتواند پرچمی را بلند کند که رفیق حمید بر دوش می کشید، همه دست دراز خواهیم کرد.